فهرست

[مقدمه 2](#_Toc85544945)

[ادامه مبحث سوم: 2](#_Toc85544946)

[احتمال اول: 2](#_Toc85544947)

[احتمال دوم: 3](#_Toc85544948)

[شواهد روایی احتمال دوم: 3](#_Toc85544949)

[شمول قاعده نسبت به حب قلبی در احتمال دوم: 4](#_Toc85544950)

[مبحث چهارم: ارشادی یا مولوی بودن قاعده 5](#_Toc85544951)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

در سومین مبحث در قاعده احبب لغیرک ما تحب لنفسک گفته شد احبب و اکره دو بلکه سه احتمال دارد. یک احتمال این است که این احبب و اکره همان امور قلبی را می­گویند و استعمال در معنای حقیقی شده‌اند همان‌طور که تحب و تکره در معنای قلبی به‌کاررفته‌اند. بنابراین احتمال این قاعده می‌گوید امر قلبی خودت را این‌طور تنظیم کن. بارها گفته‌ایم امور قلبی هم می‌تواند وارد دایره فقه شود به دلیل اینکه اختیاری هستند. یا لااقل در آنجا که اختیاری است شارع امرونهی می‌کند.

# ادامه مبحث سوم:

## احتمال اول:

لذا بنا بر احتمال اول این قاعده مربوط به فقه افعال قلبیه و جوانحیه می‌شود. انسان مسلمان و سالم کسی است که هرچه برای خود می‌پسندد برای دیگران ‌هم می‌پسندد. دایره شمولش هم از مباحث تعامل بین افراد اوسع می‌شود. زیرا دوست داشتن می‌تواند متعلق به امور تعاملی باشد و می‌تواند متعلق به امور ذاتی باشد. همان‌طور که برای خود علم را می‌پسندی برای دیگری هم بپسند. نقطه مقابلش هم گاهی بی‌تفاوتی دارد که مهم نیست داشته باشد یا نه. گاهی هم نقطه ضدش را علاقه دارد که نمی‌خواهد داشته باشد که قریب حسد یا اوسع از آن است. در باب حسد هم گفته‌شده است که در بحث قلبی‌اش نسب فرد به دارا بودن دیگری یک نسبت مثبت و حب است یا حالت بی‌تفاوتی است یا کراهت و ناپسندی و ضد آن است. بنا بر احتمال اول قاعده اول را می‌گوید. تعامل‌های خارجی کجاست؟ ممکن است کسی بگوید در قواعد دیگر بیان شده است این قاعده ساکت است. و ممکن است گفته شود اگر هیچ قاعده دیگر نبود و همین قاعده بود الغاء خصوصیت و تنقیح مناط می‌کردیم احبب لغیرک ما تحب لنفسک یعنی حتماً در رفتار هم دارد. یا بالاتر اینکه کسی بگوید به نحو فحوی این است که اگر می‌گوید در قلبت باشد به‌طریق‌اولی در رفتار هم همین‌طور است. تقریر سوم اینکه روایت احبب و حب قلبی را می‌گوید ولی مستلزم دیگری است که در بیان ایشان بود. ولی استلزام بعید است. ممکن است کسی چیزی را بپسندد ولی در عمل آن را تحقق نبخشد. پس احبب لغیرک ما تحب لنفسک بنا بر احتمال اول فقط امر قلبی را بیان می‌کند و محط حکم قرار می‌دهد. دوم اینکه دایره امر قلبی اوسع از رفتارهای تعاملی است و چیزهای دیگر را هم می‌گیرد و سوم اینکه نسبت به قواعد رفتاری با دیگران یا ساکت است که بقیه قواعد کار خودشان را می‌کند یا به یکی از سه تقریر تنقیح مناط یا فحوا یا استلزام آنها را هم بیان می‌کند. تنقیح مناط بعید نیست. این احتمال اول است که با حمل لفظ بر معنای حقیقی سازگار است.

سؤال: در فحوا از قلبی به رفتاری است یا از رفتاری به قلبی؟

جواب: از قلبی به رفتاری است. وقتی شارع قلبا این‌طور می‌گوید حتماً رفتارا هم این را دوست دارد.

سؤال: مرتبه بالای محبت شاید منظور باشد

جواب: دو اشکال است یکی اینکه احبب را حمل بر مرتبه بالا می‌کنید که مجاز است. دوم اینکه محبت را بر مرتبه شدیده حمل می‌کنید بعد می‌گویید ملازم با آن است.

سؤال: نه عرضم این است که محط امر محبت قلبی است ولی محبت قلبی عمل با آن است.

جواب: همین دو اشکال است. حمل بر مرتبه بالا مجاز است یا لفظ در مقید استعمال می‌شود و اصل اطلاق است.

## احتمال دوم:

این احتمال اول است که توضیح داده شد. اما احتمال دوم این است که احبب و اکره یعنی اقدام متناسب با حب و کراهت که ظاهر اولیه‌اش هم همین مجازی است. احبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لنفسک یعنی این‌طور عمل بکن. ممکن است کسی بگوید دومی مراد است و قرائن لبیه حافه به کلام دارد.

## شواهد روایی احتمال دوم:

شواهد دیگری هم دارد. در همین باب 35 که دو حدیث بیشتر نداشت و ذیلش صاحب مستدرک 4 حدیث آورده و ارجاع به بقیه هم داده شده است در روایت اول گرچه مرفوعه است ولی گفته‌شده:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِي الْبِلَادِ رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ- عَلِّمْنِي عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ مَا أَحْبَبْتَ‏ أَنْ‏ يَأْتِيَهُ‏ النَّاسُ‏ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ وَ مَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ».[[1]](#footnote-1)

اتی الیهم یعنی رفتار کن. کراهت هم می‌گوید فلا تأته یعنی این‌طور عمل نکن. روایت مرفوعه است ولی می‌تواند قرینه باشد.

در مواردی نیاز نداریم روایت سندی بررسی شود. فهم معنای حقیقی و مجازی. این لازم نیست سنداً بررسی شود. اثبات می‌شود که عرب این‌طور استعمال کرده است. ده‌ها روایت ضعیف را می‌توان استفاده ادبی کرد. ازجمله همین مسئله که ممکن است روایت سنداً معتبر نباشد اما نوعی برداشت و فهم عرفی را بکند.

سؤال: ممکن است نقل معنای راوی اشتباه باشد.

جواب: بله. نقل به معنا اگر احتمالش را بیاورید خیلی چیزها را خراب می‌کند.

روایت دیگر هم داریم که قرینه است و سندش معتبر نیست و از امالی است:

«الصَّدُوقُ فِي الْأَمَالِي، بِإِسْنَادِهِ فِي خَبَرِ الشَّيْخِ الشَّامِيِّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: يَا شَيْخُ ارْضَ لِلنَّاسِ‏ مَا تَرْضَى‏ لِنَفْسِكَ‏ وَ ائْتِ إِلَى النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْكَ».[[2]](#footnote-2)

روایت قرینه سوم روایت چهارم مستدرک است در ذیل این باب در چاپ جامعه مدرسین که ابن ادریس در آخر سرائر از محاسن عن النوفلی عن السکونی دارد. این شاید وجهی برای تصحیح داشته باشد. اگر بگوییم آخر سرائر مثل آنچه از محاسن نقل می‌کند معتبر است.

«مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ، نَقْلًا عَنْ كِتَابِ الْمَحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص وَ هُوَ يُرِيدُ بَعْضَ غَزَوَاتِهِ فَأَخَذَ بِغَرْزِ رَاحِلَتِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي شَيْئاً أَدْخُلِ الْجَنَّةَ بِهِ فَقَالَ مَا أَحْبَبْتَ‏ أَنْ‏ يَأْتِيَهُ‏ النَّاسُ‏ إِلَيْكَ‏ فَائْتِهِ إِلَيْهِمْ خَلِّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ».[[3]](#footnote-3)

این روایت جزئیاتی دارد که شاید غیرازآن روایت در کافی باشد که جزئیات ندارد. «فَأَخَذَ بِغَرْزِ» دانم یعنی چه. ولی حضرت می‌گوید ما احببت ان یأتیه الناس الیک فأته الیهم.

شاهد چهارم هم برای اینکه احبب در معنای عمل به‌کاررفته یا لااقل این را هم می‌گیرد این است که در وصیت حضرت در نهج‌البلاغه دارد که:

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ‏ وَ بَيْنَ‏ غَيْرِكَ فَأَحْبِبْ [[4]](#footnote-4)لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ‏ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ‏»

میزان قرار دادن فقط در محبت قلبی نیست. میزان یعنی در رفتار. ادامه‌اش هم که تشریح می‌کند می‌گوید لاتظلم کما لاتحب ان تظلم و احسن کما تحب ان یحسن این قسمت هم قرینه است.

## شمول قاعده نسبت به حب قلبی در احتمال دوم:

بعید نیست این احتمال درست باشد. البته اگر ترجیح دهیم امر قلبی را هم می‌گیرد.زیرا امر قلبی مصداق همین‌هاست. دوست داری دیگری برای تو دوست بداری تو هم پس دوست بدار. اگر احبب را حمل بر معنای مجازی و رفتارهای عملی کنیم می‌تواند شامل امر قلبی هم بشود. زیرا می‌گوید احبب لغیرک ما تحب لنفسک. چه چیزی برای خود دوست داری؟ اینکه یکی به تو در مجلس احترام بگذارد و دیگری اینکه تو را در قلبش خوبی‌ها را برای تو دوست بدارد. تو هم همین‌طور باش. پسند قلبی یکی از مصادیق همین می‌شود. احبب را اگر بر رفتارهای برآمده از محبت حمل کنیم یکی همین محبت قلبی است.

سؤال: بعضی روایت رضی دارد.

جواب: بله رضی مثل حب و کراهت است که گاهی در فعل قلبی است گاهی در جوارحی به کار می‌رود. در روایت شیخ شامی می‌گفت «ارْضَ لِلنَّاسِ‏ مَا تَرْضَى‏ لِنَفْسِكَ».[[5]](#footnote-5)

سؤال: رضی نسبت به فعل جوارحی نیست؟

جواب: نه. حب هم در قرآن جاهایی در رفتارها به‌کاررفته است.

پس اگر معنای اول بگوییم می‌شد با تنقیح مناط شامل رفتارها شود و اگر معنای دوم را بگیریم می‌گوییم شمول قاعده شامل حب قلبی هم می‌شود. لذا بعید نیست کسی بگوید قاعده شامل همه بخش‌ها می‌شود. هم می‌گوید رجحان دارد که قلبا انسان برای دیگران چیزی را که برای خودش می‌پسندد برای دیگری هم بشود که نفی حسد هم هست. هم اینکه در تعامل‌ها می‌گوید آن‌چنان‌که دوست داری مردم با تو تعامل کنند با آنها تعامل بکن. جمع‌بندی این تحلیل‌ها این است که قاعده همه بخش‌ها را می‌گیرد حتی اگر معنای دوم باشد. درواقع قاعده هم به افعال جوانحی مثبت توجه دارد هم به رفتارهای مثبت توجه دارد. لذا در بحث حسادت کسی تحلیل کند و مقابلش را بخواهد بررسی کند باید مقابلش را که این روایات باشد توجه کند.

سؤال: محبت را تشکیکی بگیریم می‌گوییم همه مراتب تشکیکی را می‌گوید چه همراه عمل چه بدون عمل.

جواب: فرض ما این است که دو معنا جدا است. تشکیک باید معنای جامعی پیدا کنیم بعد بگوییم تشکیک است. حب قلبی با رفتارهای برآمده از امر قلبی دو معناست.

احتمال دیگر اینکه بگوییم لفظ در هر دو معنا به‌کاررفته است. لفظ در دو معنای مجازی و حقیقی یا مشترک به‌کاررفته است. احبب هم‌زمان می‌گوید هم این‌طور بپسند هم در رفتار این‌طور انجام بده. این هم احتمال سوم است که استعمال لفظ در اکثر از معنا شود. یا اینکه شما می‌گویید که محبت را طوری معنا کند که شامل رفتار هم بشود که البته این هم مجاز است.

سؤال: مثل ایمان که شامل رفتار هم می‌شود.

جواب: آن‌هم مجاز است. ایمان امر قلبی است.

# مبحث چهارم: ارشادی یا مولوی بودن قاعده

احبب لغیرک ما تحب لنفسک یا اکره لغیرک ما تکره لنفسک اینها اوامر ارشادی‌اند یا مولوی؟ طرح کردم زیرا اشتباهی که زیاد مرتکب می‌شوند و افراد زیادی در آن می‌افتند آن را رفع کنم. ممکن است کسی بگوید ارشادی است زیرا عقل هم می‌فهمد. یکی از ادله قاعده حکم مستقل عقل بود که عقل می‌گوید انسان‌ها از گوهر مشترکی برخوردارند و چون یکی است باید به آن توجه کرد الا جاهایی که استثنا خورده است. پس این ارشاد می‌شود. ما قبلاً این را توضیح دادیم که اوامر ارشادی یا مفهوم ارشاد که به کار می‌رود و استعمال می‌شود دوتاست. یکی ارشاد مقابل مولوی است و درجایی است که امر نتواند مولوی شود یا مستلزم دور و تسلسل شود یا لغو شود. مثل اطیعوا الله. این ارشادیت قسیم مولویت است. اوامر مولوی یعنی آنچه به استحقاق و ثواب مستقل به‌عنوان خودش می‌انجامد و شارع در آن اعمال مولویتی کرده که مستلزم استحقاق عقاب و ثواب مستقل است. ارشادی یعنی این‌طور نیست. اگر امر بخواهد حمل بر مولویت شود مستلزم دور و تسلسل است یا لغویت دارد.

اما نوعی ارشاد دیگر داریم که تقابل با مولویت نداریم. آنجایی است که در دلیل لفظی به حکمی اشاره می‌شود که عقل مستقل آن را می‌فهمد. عقل مستقل می‌گوید ظلم نکن. دلیل لفظی هم نبود عقل آن را می‌فهمید. و باقاعده ملازمه بنا بر مشهور حکم شرعی درست می‌شد. اما همینی که دلیل لفظی نبود و اگر دلیل لفظی نبود باقاعده ملازمه می‌پذیرفتیم اینجا دلیل لفظی‌اش هم آمده است. اینجا دلیل لفظی ارشاد به همان فهم عقل است اما نه اینکه مولویت نیست بلکه مولویت هست و تأکید در مولویت هم دارد. زیرا اگر نبود عقل می‌فهمید دلیل لفظی هم چیزی را افزوده است. ضمن اینکه ممکن است اطلاق در دلیل لفظی باشد که در حکم عقل نباشد. این نوع دوم از ارشادیت مقابل مولویت نیست. این می‌گوید احکام دودسته‌اند یکی احکامی که تعبدی محض است و دیگری احکام ارشادی که تعبد هم نبود عقل می‌توانست بفهمد.

پس دو تقسیم داریم. یک تقسیم می‌گوید احکام مولا یا مولوی است یا ارشادی. مولوی یعنی به‌طور مستقل می‌تواند ثواب و عقاب به آن داده شود و ارشادی مستقل نیست چون لغو است یا مستلزم دور و تسلسل است.

تقسیم دوم اینکه احکام و اوامر گاهی تعبدی است و به علل آن راه نداریم نوع دوم ارشادی یعنی چیزهایی که اگر دلیل لفظی نبود عقل می‌توانست آن‌ها را بگوید. این هر دو قسم مولوی‌اند. یعنی احکام مولوی در قسم اول دو قسم است برخی را عقل نمی‌تواند بفهمد و به مصالح و مفاسدش مستقلاً دست پیدا کند اما در نوع دوم عقل می‌تواند بفهمد و لفظ مؤکد آن است ولی حکم عقل هم به‌قاعده ملازمه شرعی و مولوی است و عقاب و ثواب دارد. پس دو تقسیم داریم تقسیم دوم اقسام مولوی اول است. درواقع تأکید است.

سؤال: تقسیم دوم تأسیسی یا غیر تأسیسی بگوییم

جواب: بله. مولویات بخشی تأسیسی و تعبدی و کمتر مکشوف از جهت مصالح و مفاسد است و قسم دوم آنهایی است که غیر تأسیسی یا تأسیسی و تأکیدی است. که به این تأکیدی ارشادی می‌گوییم. برای دفع مغالطات هم خوب است اسم‌ها را تغییر دهیم در تقسیم اول بگوییم مولوی و ارشادی و مولوی هم به دو قسم تأسیسی و تأکیدی یا تعبدی و ارشادی تقسیم می‌شود.

این هم مبحث چهارم در اینجا.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص287، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب35، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/287/عَلِّمْنِي) [↑](#footnote-ref-1)
2. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج11، ص311.](http://lib.eshia.ir/11015/11/311/ارض) [↑](#footnote-ref-2)
3. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج11، ص312.](http://lib.eshia.ir/11015/11/312/راحلته) [↑](#footnote-ref-3)
4. [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص397، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/397/مِیزَاناً) [↑](#footnote-ref-4)
5. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج11، ص311.](http://lib.eshia.ir/11015/11/311/ارض) [↑](#footnote-ref-5)